

اکتوبر - خیزشی از ژرفای تاریخ

۱- بستر تاریخی انقلاب

نهم جنوری ۱۹۰۵، پس از اعتصاب کارگران فابریکهٔ سلاح سازی پوتیلوف، دو صد هزار کارگر در برابر کاخ امپراتوری صف بستند. در میان آنها گورگی گاپون، کشیش کارگر دادخواست زیر را عنوانی تزار برخواند:

«سرور! ما در بینوایی به سر می بریم. برما ستم می کنند؛ ما را زیر بار کار توانفرسا خرد می سازند. سرور! آیا آنچه بر ما روا میدارند با قوانین سرمدیی که در پناه آنها حکم میرانی، همخوانی دارند؟ (..). (دیواری را که بین تو و مردم است فرو ریز تا باشد همراه با آنها حکومت کنی (..). چنین کن تا روسیه را بهروز سازی ورنه ما آماده ایم تا در اینجا بمیریم.»

گارد امپراتوری بر جمعیت انبوه کارگران آتش گشود و صد ها تن را از پا در آورد. در آن "یکشنبه خونین" گاپون فریاد زد: «دیگر خدایی وجود ندارد، دیگر تزاری وجود ندارد!».

از آن روز به بعد دیگر تزار آن سیمای "حامی مردم روس" را از دست داده بود. از آن به بعد لقب "نیکولای خونریز" بر "تمثال مقدس" او چسپیده بود.

آن "یکشنبه خونین" چرخشگاه تاریخ روسیه بود. سرکوب خونین تظاهرات مسالمت آمیز کارگران آتشنه یی بود که شعور طبقاتی پرولتاریای روس را شعله ور ساخت. کمیته های کارگری برای بار نخست در بخشهای مختلف تولیدی شکل یافت.

ادامهٔ استبداد تزاری با وجود تحولات نمایشی در ساختار سیاسی (ایجاد مجلس نماینده گان: دوما)، گسترش شکل نیروهای انقلابی و کارگری، انکشاف سرمایه داری با تحمیل فقر جانکاه و بهره کشی بر میلیونها کارگر، تعمیق بینوایی ده ها میلیون دهقان که تازه از بار اسارت برده گی (سرواژ) بدر شده بودند، زمینه هایی بودند که راه را برای خیزش توده ها مساعد ساختند.

اوضاع روسیه چنان بود که بیست سال پیش از "یکشنبه خونین ۱۹۰۵"، انگلس در نامه اش به ویر/زاسولیچ (۱۸۸۵) نگاشت:

«آنچه که من در بارهٔ اوضاع روسیه میدانم - یا فکر میکنم که میدانم - مرا به این عقیده می کشاند که در آنجا به ۱۷۸۹ [انقلاب فرانسه] نزدیک می شویم. انقلاب باید یک زمانی رخ بدهد؛ هر روز میتواند شاهد انقلاب باشد. در چنین اوضاع، کشور [روسیه] همانند یک ماین چارچ شده است؛ تنها به روشن کردن پتيله نیاز دارد. [. . .] این وضعیت یک واقعیت استثنایی است که در آن مِشتی از آدمها می توانند انقلاب کنند، به این معنی که با وارد کردن یک ضربهٔ کوچک یک نظام متعادل را از هم بپاشانند و با یک اقدام ناچیز نیروهای انفجاری را آزاد سازند که غیر قابل مهار شدن باشند.

اگر قرار باشد که بلانکیزم، یعنی فانتزی برهم زدن تمام یک جامعه به وسیلهٔ یک سوء قصد کوچک، برهان وجودی داشته باشد، به یقین که در پترزبورگ این برهان را خواهد داشت.»

اما اکتوبر به هیچ وجه یک "ضربهٔ کوچک" نبود، از ۱۹۰۵ به بعد، جنبشهای عظیمی در کشوری که بیش از یکصد و پنجاه میلیون باشنده داشت، راه افتاده بودند: جنبش کارگری با شوراها، کارگری، جنبشهای دهقانی برای رهایی از ستم اربابان و حصول زمین، جنبش سربازان که اکثریت مطلق آنها را دهقانان تشکیل میدادند. در جنگ اول جهانی بیش از ۱۵ میلیون دهقان - سرباز روس شرکت داشت که ۵ میلیون آنها در جریان جنگ کشته یا معیوب شدند. حرکتهای رهایی بخش ملیتی از چنبرهٔ حاکمیت روسیهٔ تزاری تبارز کرده بودند. حرکت این نیروها نخست باعث براندازی نظام تزاری در فبروری ۱۹۱۷ شد و توانست ارگان قدرت سیاسی خود را در وجود "شورای پتروگراد" (ممثل قدرت شوراها، کارگران و دهقانان - سربازان) ایجاد نمایند. اقدام بلشویکها به وسیلهٔ "کمیتهٔ نظامی انقلابی"، منتخب شورای پتروگراد آخرین بازمانده های حکومت مؤقت و نظام استبدادی را در شبانگاه ۲۵ - ۲۶ اکتوبر بدون خونریزی برچید و قدرت سیاسی را به شورای پتروگراد که زیر رهبری بلشویکها بود، انتقال داد.

بدین گونه انتقال قدرت سیاسی به حزب بلشویک پیامد جریانهای عمیق اجتماعی، سیاسی و نظامی بود که به وسیله جنگ اول جهانی سرعت گرفتند. اکتوبر نمایش یک انقلاب عظیم سیاسی - اجتماعی در کشوری بود که گذار از نظام قرون وسطایی به سرمایه داری را تجربه می کرد. اکتوبر افقهای روشن را فراهم کرد و راه بشرِ مظلوم باز کرد و راه رهایی از ستم را نشان داد.

چنین است نقش تاریخی خیزش خلقهای روسیهٔ تزاری در تاریخ بشر!

۲- ماهیت انقلاب اکتوبر

تحلیل را باید از شرایط و پیش - زمینه های ظهور یک جامعه سوسیالیستی آغاز کرد و بر اساس آن اکتوبر و جامعه یی را که از پی اکتوبر در روسیه و اتحاد شوروی (و سپس در کشور های سوسیالیزم واقعی) شکل گرفت مورد ارزیابی قرار داد.

۱. بینش علمی از تاریخ ،

دستآورد بنیادی علم جدید تاریخ این است که تاریخ جوامع بشری بر بنیاد گذار از یک شیوه تولید به شیوه دیگر تولید شکل پذیرفته است. به دیگر سخن تولید و باز تولید وسایل زیست و معیشت اساس و زیر بنای دیگر گستره های زنده گی بشر را می سازند. یعنی زنده گی اقتصادی، بنیاد زنده گی آدمها در جامعه است.

بر نهاد (تیزس) اساسی این علم این است که هنگامی که نیروهای مؤلد در سطح معینی از انکشاف خود رسیدند در تضاد با روابط مسلط تولید (یعنی روابط مالکیت بر وسایل تولید) قرار می گیرند و تغییر شیوه تولید را باعث می شوند.

نویسنده سرمایه با کشف قوانین انکشاف اقتصادی جوامع بشری که از دیدگاه او قوانین گرایشی اند، راز تکامل تاریخی بشر را نشان داد. علم جدیدی که پی ریزی شد به حیث یک علم اجتماعی، در پی توضیح سیر حرکت جوامع برآمد. نویسنده سرمایه قوانین این علم را همانند قوانین علوم طبیعی کاملاً "عینی" (یعنی التزامی و ضروری) می پنداشت. وی نگاشت که قوانینی که پدیده های اجتماعی را معین می سازند، هرچند که گرایشی هم باشند، باز هم «بر اساس یک ضرورت آهنین تبارز می کنند و تحقق می پذیرند.» (سرمایه صص ۳۶ و ۳۷).

مفهوم "قانون گرایشی" "قانون" بودن را در خود دارد یعنی از التزام و ضرورت برخوردار است. در مانیفست نیز تصریح شده است که زوال بورژوازی و پیروزی پرولتاریا «ناگزیر و حتمی است.» (مانیفست، فصل ۱)

این گونه اظهار نظرهای نویسنده سرمایه با قانون "نفی در نفی" هگلی کاملاً سازگار بودند، یعنی، جوامع طبقاتی نفی کمون اولیه بودند و سوسیالیزم آینده (در مقام یک جامعه بدون طبقات)، نفی این جوامع طبقاتی اند. آشکار است که این نوع فورمولهای قالبی کاملاً جنبه میتافیزیکی داشتند و در واقع بازمانده های پیوند هگلی تفکر نویسنده سرمایه بودند و ربطی با پژوهشهای باز و خلاق علمی او نداشتند. اما گذار به جامعه بی طبقات کماکان به حیث یک امکان تاریخی به روی بشر باز نشان داده شد. دیترمینیزم مادی گرایانه نویسنده سرمایه از زاویه فارمولهایی که در بالا ذکر شدند، برای برخی

از پیروان اندیشه های او شکل دگماتیزم و "جبر تاریخی" را به خود گرفت، یعنی گذار به جامعه فاقد طبقات یک امر محتوم، خود به خودی، "مکتوب در لوح محفوظ تاریخ" تلقی گردید و پیروزی پرولتاریا یک ضرورت اجتناب ناپذیر نظام سرمایه داری پنداشته شد. نویسنده سرمایه عمدتاً روی این موضوع به پژوهش پرداخت تا "شرایط و پیش زمینه های گذار به جامعه بی طبقات" را معرفی بدارد. به دیگر سخن وی تأکید ورزید تا شیوه تولید سرمایه داری مورد ارزیابی قرار گیرد که چه گونه در سیر انکشافی خود "شرایط، زمینه ها و امکان" گذار به یک جامعه فاقد بهره کشی از انسان را فراهم سازد. منطقاً واضح است که فراهم آمدن شرایط وقوع یک امر به معنای وقوع حتمی و ناگزیر این امر نیست. اما نبودن شرایط و زمینه های وقوع یک امر، وقوع آن را ناممکن می سازد. وقوع انقلاب سوسیالیستی مستلزم شرایط و پیش شرطهایی است که باید در جامعه وجود داشته باشند، در غیر آن، از یک اقدام سیاسی توده یی انقلابی هر چه می تواند بیرون بدر آید، به جز جامعه سوسیالیستی! چنین است درس بزرگ نویسنده سرمایه در بررسی نظام سرمایه داری!

مانیفست و سپس "سرمایه"، پیش زمینه های بنیادی تاریخی گذار به جامعه سوسیالیستی را حضور یک جامعه سرمایه داری انکشاف یافته معرفی می دارند. این پیش زمینه ها شرایط امکان گذار را فراهم می سازند، نی خود گذار را به حیث یک حادثه خود به خودی، اجتناب ناپذیر و نازل شده از آسمان! از سوی دیگر بدون این پیش زمینه ها ممکن یک انقلاب به وقوع بپیوندد ولی پیروزی آن برای ساختمان جامعه سوسیالیستی نامقدور است. پیش زمینه ها را باید در سه عرصه مورد ارزیابی قرار داد: اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.

۲. پیش زمینه های سوسیالیزم،

الف - پیش زمینه های اقتصادی:

آن گونه که در آغاز این مبحث گفته شد، عرصه اقتصادی که تولید و باز تولید زنده گی مادی آدمها را در بر می گیرد عرصه بنیادی برای فهم تاریخ و زنده گی جامعه و حتا فهم خود انسان است. اقتصاد عامل بنیادی است ولی نی یگانه عامل، چون عوامل دیگر (مثلاً ایدیالوژی) در یک روند عکس العملی بر اقتصاد تأثیر می گذارد.

سرمایه داری شیوه تولیدی است که از بستر فیودالیزم برخاسته و شرایط اقتصادی را برای گذار به سوی جامعه فاقد از طبقات فراهم می سازد زیرا همانگونه که انکشاف نیروهای مؤلده راه را برای سرمایه داری باز کرد و مناسبات فیودالی تولید را بر هم زد، انکشاف نیروهای مؤلده جامعه سرمایه داری، (علی الرغم ظرفیت عظیم این شیوه تولید برای سازگار ساختن خود به شرایط متنوع اجتماعی

و اقتصادی)، به طور حتمی با مناسبات تولیدی یعنی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در تضاد قرار می گیرد، زیرا مالکیت خصوصی با توجه به سودآوری سرمایه گذاری، با راه اندازی رقابت لجام گسیخته و ده ها فاکتور دیگر راه را بر انکشاف بیشتر نیروهای مؤلده می بندد. به دیگر سخن ظرفیتهای عظیم انکشاف نیروهای مؤلده در چوکات خصوصی مالکیت (که یک امر حقوقی است) نمی گنجد. این شکل مالکیت تولید را بی ثبات ساخته، گاه برای مدت دوامداری آن را متوقف می سازد.

انکشاف سرسام آور نیروهای مؤلد در سرمایه داری پیشرفته چنان است که برای حفظ تعادل و تضمین تداوم خود به مجموع نیروهای مادی و فکری جامعه نیاز دارد. بحرانهای ساختاری سرمایه داری به خاطر آن رخ نمی دهند که نیروهای تولید لازم در اختیار جامعه قرار ندارد. چنین نیروهایی کاملاً وجود دارند ولی مورد بهره برداری برنامه ریزی شده و اجتماعی شده برای رفع نیازهای جامعه به کار انداخته نمی شوند. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید امکان کار بُرد اجتماعی و گسترده آنها را مانع شده، باعث بحران اقتصادی می گردد. نویسنده سرمایه نگاشت: «نظام بورژوازی برای ثروتهایی که خود می آفریند بسیار تنگ است.» (مانیفست)

از این قرار شرط بایسته و ضروری گذار به جامعه بی که در آن نیروهای مؤلد به طور دسته جمعی و اجتماعی اداره شده، سازماندهی گردند، این است که این نیروها چنان انکشاف کرده باشند که در قالب مناسبات تولیدی حاکم (مالکیت بر وسایل تولید) ننگنجد. در تاریخ بشر تنها سرمایه داری انکشاف یافته و پیشرفته می تواند این زمینیه را فراهم سازد. وی در "سرمایه" می نگارد: «یک جامعه نمی تواند با یک خیز یا به وسیله فرمانها مراحل انکشاف طبیعی خود را لغو کند». اما کمی بعدتر می افزاید: «جامعه می تواند مرحله حمل را مختصر ساخته دردهای زایمان آن را کاهش دهد.» (پیشگفتار بر چاپ اول سرمایه، ص ۳۷). وی عناصر مثبت سرمایه داری را نیز بر می شمارد: ظرفیت عظیم نو آوری فنی، گسست از دنیای فیودالی با تعصبات و حاکمیتهای استبدادی آن، گسترش شهری سازی و در نهایت جهانی ساختن اقتصاد و سرمایه داری که برای نخستین بار زمینیه جهانشمول شدن بشر را از طریق استقرار "پیوند های واقعی جهانی" فراهم می سازد.

از دیدگاه نویسنده سرمایه سرمایه داری مرحله بی از پیشرفت تمدن بشر است که همزمان زمینیه را برای فرا رفتن از خود به سوی یک جامعه عادلانه آماده می سازد. البته ستایش این جنبه سرمایه داری با نقد بنیادی او از استثمار در این شیوه تولید همراه است. ستایش از نگاه انکشاف نیروهای مؤلده در مقیاس جهانی است و نکوهش از دیدگاه انسانی!

انکشاف عظیم نیروهای مؤلده در سرمایه داری با صنعتی شدن وسیع تقریباً تمام عرصه های تولید پیوند دارد. صنعت بزرگ جهانی شده پیش زمینه استقرار جامعه فاقد طبقات است. این دو عنصر یعنی "صنعت گسترده" و "جهانی شدن" آن مقدمات الزامی گذار به جامعه سوسیالیستی تلقی گردیده است. وی می نگارد: «چنین جامعه یی تنها می تواند از شهر سر بزند نی از روستا» (ایدیالوژی آلمانی، ص ۳۸۹). جهانی شدن سرمایه داری صنعتی پیشرفته، شرط اساسی نفی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است و بر بنیاد این حکم نویسنده سرمایه ظهور سوسیالیزم منطقه یی (در یک حوزه یا در یک کشور) را میسر نمی پندارد. وی داعیانه مطرح می کند که بدون صنعت عظیم و سراسری، یک انقلاب نی تنها به شکست مواجه می شود، بل باعث عقبگرد همه جانبه اجتماعی می گردد. امروز که شکست انقلاب اکتوبر را در معرض تجربه خود داریم با شگفتی به پیشبینیهای وی می اندیشیم.

در ایدیالوژی آلمانی می نگارد: «انکشاف نیروهای مؤلد . . . شرط مقدم عملی مطلقاً ضروری است زیرا بدون آن قحطی به شکل فراگیر ظهور کرده و با این قحطی مبارزه برای نیازمندیهای اولیه دوباره آغاز می گردد و ناگزیر در لجنزار گذشته فرو می رویم». (صص ۶۳-۶۴) وی هرگونه اقدام پیش از وقت را - ولو با بهترین و نکوترین نیتها باشد - رد می کند زیرا چنین اقدامهایی به گفته او به «اقتصاد صومعه یی» می انجامد، اقتصادی که فقر و ناداری را بر انسان تحمیل می کند و ساحة خواستها و لذتهای او را کاملاً محدود می سازد، درحالی که سوسیالیزم نیازها و خواستههای انسان را بر بنیاد وفور نعمات مادی آماده شده در جامعه سرمایه داری پیشرفته، بیشتر از پیش می سازد. سوسیالیزم توزیع عادلانه ثروتهای عظیم جامعه است، نی توزیع فقر و قحطی!

اما باید خاطر نشان ساخت که شرایط اقتصادی (مقدمات اقتصادی) راكد و ایستایند؛ باید آنها را به حرکت آورد و این به حرکت آوردن به وسیله آدمها صورت می پذیرد.

ب - شرایط یا مقدمات اجتماعی،

انکشاف صنعتی سرمایه داری باعث پیدایش یک کتله عظیم مُزد گیران (مُزد بران = مزدوران) می شود. مُزدور یعنی کسی که در برابر کارش حقوق یا مُزد می گیرد. این کتله عظیم به طور مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت گرداننده گان چرخهای تولید و عمدتاً تولید صنعتی اند. از آنجا که مجموع آدمهایی که این کتله عظیم را تشکیل می دهند به درجه های مختلف و اشکال گوناگون توسط کارفرمایان مورد بهره کشی قرار می گیرند، دارای عین منافع در برابر منافع سرمایه داران می باشند. جامعه سرمایه داری پیشرفته عمدتاً به دو طبقه تقسیم می گردد: بورژوازی و طبقه مُزد گیران یا

پرولتاریا. باید توجه داشت که **پرولتر** (یا کسی که به صنف پرولتاریا تعلق دارد) به معنای سوسیولوژیک "کارگر فقیر پُشت ماشین" نیست. ایدیالوگهای بورژوازی چنین تبلیغ می کنند که دیگر چنین پرولتاریایی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته وجود ندارد، پس تیوری نویسنده سرمایه دیگر با این جوامع سازگار نیست. اما این دید پیش پا افتاده و تبلیغاتی مسأله بنیادی و علمی پرولتاریا را به حیث یک "مفهوم" اقتصادی - اجتماعی در نظر نمی گیرد.

پرولتر یک "مفهوم" است که در برگرفته آن شمار از لایه های اجتماعی است که به جز "نیروی کار" چیز دیگری را در اختیار ندارند. **پرولتر یعنی فروشنده نیروی کار در بازار کار نظام سرمایه داری.** پرولتر در بدل کار خود معاش یا مُزد دریافت می کند که صرف به بازتولید نیروی کار او مصرف می شود اما او در جریان مصرف نیروی کار خود ارزش و اضافه ارزش تولید می کند یعنی یک سرمایه نو که بر سرمایه موجود افزوده می شود. پرولتاریا عامل اساسی افزایش سرمایه است چون ارزش افزوده بی را که می آفریند از چنگش رها شده و به سرمایه می پیوندد. بهره کشی در همین پروسه نهفته است.

طبقه مُزدگیران (= پرولتاریا به حیث مفهوم) از دو بخش تشکیل می شود: ۱- مؤلدان مستقیم کالاها؛ ۲- همه آنانی که به شکلی از اشکال در یکی از مراحل آماده ساختن شرایط تولید کار می کنند مثل انجینیران، مهندسان کارگاه ها، آموزگاران که مغزهای لازم را برای انکشاف تکنالوژی در خدمت سرمایه داری پرورش می دهند، کارکنان عرصه های خدمات که شرایط رفاه زیست اجتماعی را فراهم می سازند، پزشکان و کارمندان عرصه های صحت که برای حفظ نیروی کار در خدمت پروسه تولید قرار می گیرند، دانشمندان که نقش عمده را در اختراع وسایل جدید تولید بازی می کنند. خلاصه همه آنانی که در بدل کار خود مُزد می گیرند و **فاقد وسایل تولید اند.** «در اقتصاد سیاسی منظور از **پرولتر** همان مزدوری [= مُزد گیری] است که سرمایه را تولید می کند و آن را بارور می سازد.» (سرمایه، ص ۵۵).

البته مُزد یا معاش یک پزشک یا یک پژوهشگر علمی (در بدل کار فکری آنها) نسبت به یک کارگر عادی پُشت ماشین "آبرومندان" است ولی این ویژه گی خصلت کار آنها را که همانا فروش نیروی کار به مجموع طبقه سرمایه داران باشد، تغییر نمی دهد. آشکار است که کار هر یک از کسانی که در **هریک از مقطع های زنجیره تولید فعالیت دارند، "کار مؤلد" است و سرمایه می آفرینند.** بدین گونه در یک سوی انقطاب اجتماعی طبقه سرمایه داران قرار می گیرد و در سوی دیگر آن مجموع آدمهایی که از طریق شناخت علمی، مهارتهای فنی و نیروی جسمانی یک "معرفت گلی تولید کننده" را

تشکیل می دهند. همه افرادِ مربوط به طبقهٔ مُزد گیران به درجه های مختلف مورد بهره کشی قرار می گیرند، از کارگر گرفته تا دانشمندان! همه آنانی که به شکلی از اشکال توسط کار خود در احیا و تداومِ وسایل تولید در جامعه و باز تولیدِ خود جامعه سهم دارند متعلق به طبقهٔ مُزدگیر اند. هر آن چیزی که در زنجیرهٔ تولید به حیث فرآوردهٔ نهایی کار تولید می شود، دیگر خصلت فردی نداشته، بل خصلت اجتماعی کسب میکند. کارگری که به طور انفرادی یک کالا را تولید می کند در واقعیت امر وسیله یی است که مجموعِ خرد و معرفتِ طبقهٔ مُزد گیران را به کار می اندازد. از همینجاست که فرآوردهٔ کار او هر چند ظاهراً فردی است در واقعیت امر یک فرآوردهٔ کار اجتماعی است یعنی خصلت اجتماعی دارد. دیده می شود که از یک سو کار ضرورتاً اجتماعی می گردد ولی از سوی دیگر مالکیت بر وسایل تولید کماکان خصوصی باقی می ماند. از این دیدگاه نیز خصلت کار (اجتماعی شدن آن) با خصلت مالکیت (خصوصی بودن آن) در تضاد قرار می گیرد.

آشکار است که با انکشاف سرمایه داری به تعداد مُزدگیران در سراسر جهان افزود می گردد. کمیت پرولتاریا (= طبقهٔ مزدوران) روز به روز در سطح جهان افزایش می یابد. بدین گونه یک اکثریت عظیم آدمها در برابر منافع سرمایه قرار می گیرند. می شود این اکثریت عظیم را "دنیای کار" نامید. البته ترکیب درونی این "دنیای کار" در جهان امروز نسبت به دو قرن پیش فرق کرده است (مثلاً فیصدی طبقه کارگر پُشت ماشین کم شده است) اما ماهیت آن به حیث "کتلهٔ بهره ده" دگرگون نگردیده است.

در نتیجه باید خاطر نشان ساخت که تنها سرمایه داری انکشاف یافته و پیشرفته و جهانی شده، یک کتلهٔ عظیم مُزدگیر را به وجود می آورد که عقل، دانش، مهارت و نیروی کار لازم را برای ایجاد جامعهٔ عادلانهٔ بی بهره کشی در اختیار دارد. اما این در اختیار داشتن به معنای عمل کردن نیست. برای عمل کردن باید شرایط لازم سیاسی را در اختیار داشت.

ج - پیش - زمینه ها یا شرایط سیاسی،

به دنبال فروپاشی شوروی و نظامهای سیاسی بلاک شرق تبلیغات گسترده یی به راه افتاد تا سوسیالیسم را یک تحلیل یا توهم ثابت بسازند و نظامهای نامبرده را ماهیتاً دیکتاتوری، تمامیت گرا و در تضاد با دموکراسی وانمود نمایند. در این تبلیغاتِ وسیع عمدتاً مفهوم سوسیالیسم (آنگونه که نویسندۀ سرمایه آن را دریافته بود) با آنچه در کشورهای بلاک شرق و شوروی روی داده بود عین چیز نشان داده می شد. البته نام گذاری احزاب حاکم در این کشورها و بعد در چین (حزب کمونیست) و نام گذاری جمهوری های نامبرده (سوسیالیستی) از سوی خود آنها و پذیرش این نامها از سوی

جنبش جهانی چپ به این مغالطه دامن می زد که گویا سوسیالیزم مطروحه به وسیله نویسنده سرمایه، در این کشورها تحقق یافته است. اما حقیقت چیزی دیگری است. **بانیان جهانبینی علمی هرگز جامعه پسا سرمایه داری را بدین گونه تصویر نکرده بودند!** در مانیفست می خوانیم: «تمام جنبشهای [انقلابی] تاکنون به وسیله اقلیتها به نفع این اقلیتها به سر رسیده اند. جنبش پرولتری جنبش مستقل و خود انگیخته یک اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم است.» یعنی حرکت سیاسی پرولتاریا از سوی همان "دنیای کار" (همان کتله عظیم مزدگیران که ظهور آن به حیث یک زمینه اجتماعی - اقتصادی خود سرمایه داری پیش رفته، در بالا توضیح داده شد) به نفع دنیای کار قوام می پذیرد. حرکت سیاسی کتله عظیم یا اکثریت عظیم، یعنی **دموکراسی!** چنین است فورم (صورت = شکل) حرکت سیاسی پرولتاریا. البته نباید محتوا یا ماهیت آغاز حرکتها انقلابی کشورهای "سوسیالیستی" را نادیده گرفت؛ آن حرکتها ماهیت مردمی داشتند ولی "مردمی" به معنای "پرولتری" یا "دنیای کار" جامعه سرمایه نیست. **انقلابهای اکتوبر و چین "مردمی" بودند ولی "پرولتری" نبودند.** اما مانیفست جنبش پرولتری را یک حرکت خود انگیخته و مستقل معرفی می کند که قوانین درونی خود را دارد و خود، خود را رهبری می کند. این حرکت در انحصار صرف پیروان نویسنده سرمایه قرار ندارد. در مانیفست پیروان جهانبینی علمی (و حزب آنان) به حیث "قاطع ترین و مصمم ترین فراکسیون" احزاب کارگری و آگاه ترین بخش پرولتاریا معرفی گردیده است که "از شرایط، مسیر و نتایج عمومی جنبش پرولتری آگاهی روشن" دارند. کاملاً آشکار است که انقلاب برای براندازی سرمایه داری از سوی اکثریت عظیم مزدگیران تحقق می یابد، نی از سوی یک اقلیت به نام این اکثریت عظیم. سوژه یا عامل انقلاب همین کتله عظیم است، نی یک اقلیت آگاه و مصمم. همین نظریه در "منشور بین الملل اول" (۱۸۶۴) چنین آمده است: «رهایی زحمتکشان باید به وسیله خود زحمتکشان به سر رسد.»

"طبقه حاکم" شدن پرولتاریا یعنی "احراز دموکراسی" (مانیفست). وقتی از احراز دموکراسی سخن زده می شود به این معناست که **دموکراسی در جامعه مستقر است و اکثریت عظیم از طریق همین دموکراسی آن را به دست می آورد.** نویسنده دیالکتیک طبیعت در پایان عمر خود صریحاً گفت: «جمهوری دموکراتیک بهترین و مناسب ترین شکل دولت برای پرولتاریاست.» یا «یک چیز کاملاً یقینی است و آن این که حزب ما و طبقه کارگر به قدرت نمی رسد مگر در هیئت جمهوری دموکراتیک.» (نقد طرح برنامه سوسیال دموکرات ارفورت، ۱۸۹۱)

کار بُرد مفهوم "دیکتاتوری پرولتاریا" به هیچ وجه به معنای استقرار دیکتاتوری سیاسی و اجتماعی نیست. "دیکتاتوری پرولتاریا" یعنی تبدیل شدن پرولتاریا به طبقه حاکم (از طریق احراز دموکراتیک قدرت به وسیله اکثریت عظیم) و پایان بخشیدن به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، نی به هرگونه مالکیت! بنیان جهانی علمی جامعه سوسیالیستی را چنین معرفی می دارند: جامعه سوسیالیستی «جامعه ایست که در آن انکشاف آزادانه هر فرد، شرط انکشاف آزادانه همه گان است.» یعنی آزادی فرد (= انکشاف آزادانه هر فرد) بنیاد چنین جامعه است و بدون آن نمی شود از آزادی همه گانی و اجتماعی سخن راند. با انکشاف همه جانبه تمام وسایل معیشت مادی و معنوی در جامعه سرمایه داری پیشرفته، شرایط و زمینه های بایسته چنین آزادی فردی فراهم می گردند و دیگر از دوباره غلطیدن به "لجنزار احتیاج" خبری نخواهد بود.

بورژوازی از طریق سیادت ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود تا امکان دارد از طریق "دموکراسی شکلی و تصنعی سیاسی" قدرت سیاسی را حفظ می کند و بدین گونه "دیکتاتوری اقتصادی" خود را بر "دنیای کار" می آراید. ولی همینکه «این دیکتاتوری» از سوی اکثریت عظیم مزدگیران به مخاطره افتد، چهره سیاسی خود را عوض می کند و دیکتاتوری سیاسی خود را از طریق ماشین دولتی بر اکثریت تحمیل می کند. در فرجام این مبارزات طبقاتی است که پرولتاریا ناگزیر برای درهم شکستن دیکتاتوری اقتصادی (و ممکن دیکتاتوری سیاسی) سرمایه داران به اعمال زور مجبور گردد و در مرحله گذار انقلابی دیکتاتوری طبقاتی خود را تحمیل کند. اما این دیکتاتوری به معنای "اعمال خشونت" نیست و می تواند از طریق حاکمیت دموکراتیک به سر برسد.

مفهوم "دیکتاتوری پرولتاریا" در مجموع آثار بنیان جهانی علمی تنها سه بار به کار برده شده است و آن هم به مفهومی که در بالا تذکر داده شد. آنان هیچ گاهی از رویکرد دموکراتیک کنار نرفتند، چون (آنگونه که در بخش شرایط اجتماعی توضیح داده شد) انقلاب سوسیالیستی را "کار" یک اکثریت عظیم "مزدوران" تلقی می کردند که با احراز قدرت از طریق دموکراتیک نیازی به اعمال خشونت ندارد. از سوی دیگر وقتی جامعه فاقد طبقات متخاصم باشد، نیازی به دولت به حیث یک دستگاه اعمال زور و خشونت وجود نمی داشته باشد، پس آن اکثریت عظیمی که جامعه بدون طبقات و بدون دولت را می سازد، نیازی به "دیکتاتوری" ندارد. فهم این مسایل برای شناخت ماهیت رژیمهای نامنهاد سوسیالیستی سده بیستم از اهمیت خاص برخوردار است.

در آنتی دیورنگ (بخش سوم، فصل ۲، ص ۳۱۷-۳۲۱) درباره دولت در جامعه پسا سرمایه داری آمده است: «حکومت آدمها جای خود را به اداره امور می سپارد» و رهبر اکتوبر این اندیشه را در "دولت و

انقلاب" از خود ساخته بین جهانی‌بینی نویسنده سرمایه و انارشیزم در رابطه با از بین رفتن دولت کدام تفاوت دیدگاه نمی بیند (و می افزاید که تنها وسایل نیل به آن در این دو مکتب متفاوت است). دو نمونه بارز اتحاد شوروی و چین گواهی می دهند که نی تنها دولت به "اداره امور" تبدیل نشد، بل به حیث دستگاه حاکمیت اقلیت باقی ماند تا این که در شوروی به طرز فاجعه آمیزی فرو پاشید. در اتحاد شوروی از دیکتاتوری گذرا و مؤقت پرولتاریا خبری نبود و جایش را یک دیکتاتوری سیاسی دوامدار گرفته بود. نمونه انقلاب پرولتری در ذهن بنیان جهانی‌بینی علمی و رهبر اکتوبر کمون پاریس بود که انتخابات سراسری (حق رأی عمومی) را مسلط ساخت، دموکراسی واقعی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در پراتیک زنده گی تحقق بخشید و برای نخستین بار برای زنان حق رأی داد (که پس از سرکوب کمون، دوباره از آنان سلب شد).

نویسنده دیالکتیک طبیعت در مقدمه یی که در سال ۱۸۹۱ بر جنگ داخلی فرانسه (از نویسنده سرمایه) نگاشت، به آنانی که از شعار دیکتاتوری پرولتاریا به وحشت افتاده بودند، چنین پاسخ داد: «خوب آقایان! میخواهید بدانید که این دیکتاتوری چی چهره دارد؟ به کمون پاریس نگاه کنید! دیکتاتوری پرولتاریا همان بود.» (ص ۲۵) بنیان جهانی‌بینی علمی در هنگام پخته گی بینش شان بر نقش انتخابات سراسری (حق رأی همه گانی) به حیث وسیله احراز قدرت و نگهداری آن تأکید ورزیدند. نویسنده دیالکتیک طبیعت در سالهای ۱۸۹۰ به سوسیال دموکراسی اروپایی چنین مشوره داد: «دیگر زمان ضربه های آنی و انقلابهای اقلیتهای آگاه در پیشاپیش توده های ناآگاه به سر آمده است. هنگامی که دگرگونی کامل نظم جامعه مطرح باشد، باید خود توده ها در آن شرکت کنند و باید از پیش دریافته باشند که موضوع از چی قرار است و به کدام هدف در آن (با تن و جان خود) شرکت می کنند. ۵۰ سال تجارب گذشته همین را به ما آموخت. ولی برای آنکه توده ها بفهمند که چی باید کرد، کار دراز مدت و پیگیر ضرورت است؛ دقیقاً امروز به همین کار مشغول ایم، همراه با دستاوردهایی که مخالفان ما را نا امید می سازد.» (پیشگفتار مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۹۵).

نویسنده دیالکتیک طبیعت با تکیه بر اهمیت بنیادی حق رأی عمومی (انتخابات سراسری) برای احراز و حفظ قدرت سیاسی در واقعیت امر انقلاب سوسیالیستی را به حیث یک حرکت مسالمت آمیز اکثریت عظیم توده ها (= دنیای کار) مطرح کرد. اکثریتی که از پیش آگاهی و آماده گیهای لازم ذهنی را برای پیش بردن تحول بنیادی جامعه کسب کرده اند. بدین گونه بنیان جهانی‌بینی علمی فورم سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا را "جمهوری دموکراتیک" خواندند. از یاد نباید برد که این فورم تنها برای گذار از جوامع سرمایه داری به سوسیالیزم معنی دارد، در حالی که گذار از جوامع پیشا

سرمایه داری به سوسیالیسم اصلاً مطرح بوده نمی تواند. آشکار است که هرگونه فورم دیگر دولت به جز "جمهوری دموکراتیک" (ممثل دموکراسی واقعیِ تعمیل شده توسط یک اکثریت عظیم آگاه و مصمم) قادر به ایجاد جامعه بدون طبقات نخواهد بود.

نقدی که آنان از "دموکراسی مبتدل" بورژوازیِ زمان شان کردند به خاطر آن بود که آن را نیمبند و معیوب یافتند و در برابر آن دموکراسی واقعی "جمهوری دموکراتیک" را که همه عرصه های زنده گی آدمها را احتوا کند، در مقام یک اصل جهانشمول بشری که ضامن آزادی کامل انسان است، پیش کشیدند.

د - تجارب تاریخی انقلابها،

سده بیستم نشان داد که انقلاب در جایی که باید به وقوع می پیوست (کشورهای سرمایه داری پیشرفته) رخ نداد و در جایی که نباید به وقوع می پیوست (روسیه عقب مانده و سپس چین عقب مانده) رخ داد! آیا این واقعیتهای تاریخی بر تیوری گذار به جامعه بدون طبقات خط بطلان نمی کشند؟ آیا تیوری "راه رشد غیر سرمایه داری" از اندیشه های خود بانیان جهانبینی علمی در هنگام بررسی وضعیت "کمونهای روستایی روسیه" بر نمی خیزد؟

نویسنده سرمایه در مکاتبه با یک بانوی اندیشه پرداز روسی (ویرا زاسولیچ) امکان گذار مستقیم کمونهای روستایی روسیه را به سوسیالیسم (بدون گذشتادن مرحله سرمایه داری) مطرح کرد.

در آن بحث تیوریک، وی امکان این گذار را پذیرفت ولی آن را با پیروزی انقلاب پرولتری در اروپا (یعنی در پیشرفته ترین بخش سرمایه داری آن روزگار) گره زد؛ به دیگر سخن تنها در صورتی که کشورهای پیشرفته سرمایه داری (اروپای آن زمان) به سوسیالیسم گذار کرده باشند، می شود راه گذار کمون های روستایی روسیه را برای رسیدن به سوسیالیسم کوتاه ساخت، آن هم به شرط اینکه با اروپای سوسیالیستی پیوند یابند و با تکیه بر دستاوردهای اقتصادی، فنی، علمی و فرهنگی چنین جامعه پیشرفته یی، مرحله طولانی انکشاف سرمایه داری را کوتاه سازند. بانیان جهانبینی علمی هیچگاهی پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور عقب مانده میسر نمی دانستند. آنان حتا هشدار می دادند که اگر در اثر اتفاقات تاریخی چنین انقلابهایی در کشورهای کم رشد و انکشاف نیافته صورت گیرند، در اثر کمبود و قحطی از یک سو و تأمین روابط اقتصادی با کشورهای سرمایه داری از سوی دیگر، شکست می خورند. نویسنده دیالکتیک طبیعت در مشاجره شدید اندیشه یی با یک اندیشه پرداز روس که ادعا داشت که روسها با داشتن روحیه اشتراکی برخاسته از زنده گی کمونهای روستایی به سوسیالیسم نزدیک تر اند تا مردمان اروپای باختری که آموزش دیده تر اند،

نگاشت: «این ادعا، ادعای پوچی بیش نیست . . . برعکس، یگانه چیزی که می تواند مالکیت اشتراکی روسی را نجات دهد و امکان دگرگونی آن را به یک شکل نوین، زنده و پویا فراهم سازد، همانا انقلاب پرولتری در اروپای غربی است.» («در باره جوامع پیشا سرمایه داری» ص ۳۵۴ و ۳۵۶) همچنان آنان در پیشگفتار چاپ سال ۱۸۸۲ مانیفست می نگارند: «اگر انقلاب روس نشانه آغاز انقلاب پرولتری در غرب باشد و اگر هر دو یک دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت اشتراکی کنونی روسیه می تواند یک نقطه آغاز برای تکامل به سوی کمونیزم باشد». در این جا تکمیل مالکیت اشتراکی روسیه و تکامل بعدی آن به وسیله انقلاب پرولتری در اروپا مد نظر بوده است، نی انقلاب سوسیالیستی در سرزمین روسیه!

هرگونه اقدام ولانتاریستی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده از نگاه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، با هرگونه نیت نیک هم که باشد، ناگزیر به شکست می انجامد. چنین بود نگرش بانیان جهانبینی علمی.

گرامشی با ابراز احساسات ستایشگرانه در برابر انقلاب اکتوبر "آن را یک انقلاب علیه کتاب سرمایه" خواند و در جای دیگری نوشت که بلشویکها "نویسنده سرمایه را رد میکنند" و "درمقابل قوانین مادی گرایی تاریخی" قرار می گیرند.

رهبر اکتوبر ("مرد لینا") و تروتسکی کاملاً آگاه بودند که انقلاب روسیه با درسهای نویسنده سرمایه همخوانی ندارد و روی شعله ور شدن انقلاب در اروپا به ویژه آلمان خیلی حساب می کردند. ولی وقتی انقلابهای اروپایی سرکوب شدند، رهبر اکتوبر آخرین تلاش اش را برای نجات انقلاب کرد و "سیاست جدید اقتصادی" را پیش گرفت تا باشد اقتصاد روسیه را مطابق اصول تولید سرمایه داری (رقابت، سود، بار آوری تولید و غیره) انکشاف دهد.

امروز که یک سده از اکتوبر ۱۹۱۷ فاصله داریم میتوانیم در باره ماهیت انقلاب اکتوبر و دیگر انقلابهایی که بر اساس آن الگو روی دادند داوری کنیم.

انقلابهای سده بیستم عمدتاً در عرصه های سیاسی و اقتصادی در تقابل با سوسیالیزمی که بانیان جهانبینی علمی به حیث مرحله پسا سرمایه داری مطرح کرده بودند، قرار گرفتند. نبود دموکراسی و آزادیهای فردی (شعار معروف سوسیالیزم: «انکشاف آزادانه هر فرد شرط انکشاف آزادانه همگان است»)، استقرار دیکتاتوریهایی یک اقلیت بریده شده و بیگانه شده از کتله عظیم دنیای کار و حتا دیکتاتوری فردی (استالین)، سلب آزادی عقاید دین و اجرای مراسم دینی (یادآور باید شد که نویسنده سرمایه در نقد برنامه گتا نگاشت: «هرکس باید بتواند نیازهای دینی و جسمی خود را

برآورده سازد بی آنکه پلیس در آن مداخله کند.» همچنان باید یادآور شد که وی، پیش از همه گان، مخالفت خود را با "جزای اعدام" اعلام کرد - آنچه در نخستین فرمانهای دولت شوراها اعلام گردید، سلب آزادی آفرینش هنری و ده ها تحدید در زمینه انکشاف آزادانه افراد، سیمای اصلی جامعه فارغ از بهره کشی را مسخ کردند و برای بورژوازی جهانی و دشمنان سوسیالیزم دستاویزهای دادند که از آنها تاکنون علیه نیروهای مترقی و انقلابی استفاده می کنند.

در عرصه اقتصادی علی الرغم کار عظیم انکشاف زیر بنایی، جوامع پسا انقلابی نتوانستند همه نیازهای مردم را برآورده سازند و در نهایت در برابر انکشاف جهان سرمایه داری تاب نیاوردند و فروپاشیدند.